

Right to Life in the light of the Meaning of Life: Possible or Impossible

(Type of Paper: Research Article)

Navid Babaei Khorzoghi ¹, Seyed Ghasem Zamani ² *

Abstract

The "right to life" is the base of taking advantage of all other human rights. According to the foundations of contemporary human rights, life has been considered equal to the biological life, and the meaning of life has no effect on getting benefits from the right to life. According to this thesis, awareness and knowledge about the meaning of life are the basis of forming the right to life, and the meaning of life is the essential part of the right to life. Depending on the way the meaning of life is formed, taking advantage of the right to life and determining its boundaries are different. For example, in the cases of children and or environments, the right to life is the result of others awareness about the meaning of their life. Contemporary human rights can preserve its own meaningful order besides other meaningful orders. Respecting the biological dimension of life as well as recognizing the right to choose could be considered as the dominant principles of the meaning of life.

Keywords

Awareness, Will, Right, Right to Life, Meaning of Life.

1. Ph.D. Student in International Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: navidbabaee64@yahoo.com

2. Prof., Department of Public and International Law, University of Allameh Tabataba'i, Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: drghzamani@gmail.com

Received: June 24, 2018 - Accepted: September 10, 2018



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

حق حیات در پرتو معنای حیات: امکان یا امتناع

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

نوید بابایی خورزوقی^۱، قاسم زمانی^{۲*}

چکیده

حق حیات اساس بهره‌مندی از سایر حقوق بشری است. سؤال این است که معنای حیات چه نقشی در شکل‌گیری این حق بنیادین دارد؟ ادعای نوشتار این است که در شکل‌گیری حق حیات، معنای حیات نقش ضروری دارد. معنای حیات انسان مبتنی بر آگاهی و اراده انسان است و انسان از این حیث که نسبت به معنای حیات واجد آگاهی و اراده است دارای حق حیات است. حق حیات موجودات زنده فاقد اراده نسبت به معنای حیات، مانند کودکان، در دایره اراده سایر انسان‌ها و خداوند شناسایی می‌شود. بهره‌مندی از حق حیات در پرتو معنای ارادی حیات، دایره حق و تکلیف را دچار تغییر خواهد کرد. با توجه به ابتدای حق حیات بر معنای ارادی حیات، توجه به معیار معناداری حیات ضرورت دارد. حق حیات زیستی و حق انتخاب معنای حیات، می‌تواند به‌عنوان مقدمات ضروری حاکم بر معنای ارادی حیات، شناسایی شود. توجه به حق حیات در پرتو معنای حیات، واجد آثاری چند در حوزه جهانشمولی حق حیات، حق حیات کودک، حق حیات حیوانات و حق بر آزادی مذهب است.

کلیدواژگان

آگاهی، اراده، حق، حق حیات، معنای حیات.

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
Email: navidbabae64@yahoo.com
۲. دانشیار گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران
Email: drghzamani@gmail.com
(نویسنده مسئول).

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۴/۰۳ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۱۹

مقدمه

بعد از عصر روشنگری عقل تجربی، معیار و محک سایر معارف بشری شد و معرفت‌شناسی جای هستی‌شناسی را گرفت. از منظر معرفت‌شناسی تجربی، حیات به‌عنوان ذاتی مستقل و مادی که در اثر عوامل خارجی رفتارهای گوناگونی از خود نشان می‌دهد، در نظر گرفته شد و اراده و آگاهی انسان منحصر در قلمرو حیات زیستی شد و حقوق در بستر اصالت علم شکل گرفت (ملکیان، ۱۳۸۱: ۷۲). نتیجه آن سلب هر گونه عینیت از حقوق و پوزیتیویسم حقوقی بود. تا اینکه نگاه تجربی به حقوق، نتوانست مانع از بی‌اخلاقی‌های ملی‌گرایانه دو جنگ جهانی گردد و جهان غرب این خلأ اخلاقی را با بازگشت به حقوق طبیعی که ثمره آن حقوق اساسی‌گرایی و حقوق بشر است، پر کرد. معنای حیات تحت عنوان حق بر آزادی مذهب، در نظام حقوق بشر شناسایی شده است.^۱ در واقع معنای حیات نه به‌عنوان مبنای شکل‌گیری حق حیات، بلکه به‌عنوان یک حق، مستقل از حق حیات تلقی شده است. حق بودن معنای حیات متفاوت از مبنا بودن معنای حیات است. اینکه حیات انسانی بعد معنوی دارد، لاجرم او را شایسته حق بر آزادی عقیده می‌گرداند، موضوعی است متفاوت از اینکه اساس بهره‌مندی از حق حیات به‌سبب آگاهی ارادی نسبت به معنای حیات است. آگاهی به امور عینی و محسوس فرو کاسته شد و گزاره‌های دینی و مذهبی به‌عنوان گزاره‌های غیرعقلی یا موهوم، امری فردی و نسبی تلقی شدند و قدرت انتخاب‌گری انسان با جهانی‌گری از انتخاب روبه‌رو شد. جهانی‌گری که همه چیز آن تابع قانون علت و معلول است و بادبان کشتی اراده انسان از تب‌وتاب و حرکت باز می‌ایستد (لگنهاوزن، ۱۳۸۲: ۵۰۸). اگزیزستانسیالیسم واکنشی در برابر عقلانیت مدرن و توجه به ساحت انتخاب‌گری انسان است (لوفان بومر، ۱۳۸۰: ۳۷۰). توجه به آگاهی و اراده در پرتو تفکرات وجودگرایانه تقویت می‌شود تا جایی که مسئله حیات عاری از معنا و پوچی حیات به‌عنوان یکی از معضلات دوره مدرن خود را در آثار سارتر نمایان می‌سازد. در این بین حقوق بشر بیشتر طی گفتمان مدرن و معرفت‌شناسی تجربی شکل گرفته و کمتر در پرتو تفکرات هستی‌شناسانه مورد توجه واقع شده است. در این بین تحلیل هستی‌شناسانه حیات، می‌تواند به ارتقای مبانی عقلی حق حیات کمک کند. آثاری که در حوزه معنای زندگی و معنا درمانی نوشته شده است، بیشتر تأکید بر بعد روان‌شناختی معنادار بودن و انتخاب‌گری انسان داشته‌اند و به نقش معنای زندگی در حق حیات نپرداخته‌اند. طرح بحث با رویکرد هستی‌شناسانه به حق حیات می‌تواند نگاهی تازه به حق حیات و مناسبت آن با معنای زندگی خلق کند.

۱. ماده ۱۸ میثاق حقوق مدنی و سیاسی.

حق حیات

متون حقوقی متفاوتی که به توصیف حق حیات پرداخته‌اند، موضع حقوقی مشخصی در خصوص تعریف حق حیات ایجاد نکرده‌اند. هوگو بدو اظهار کرده است که حقیقت مهم در خصوص این حق، عدم توافق قابل ملاحظه‌ای در خصوص قلمرو آن است (Bedau, 1986: 550). در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ انجمن مشاوران بین‌المللی حقوق بشر شاخص‌های حق حیات را بررسی و مرزهای توسعه‌یافته و متنوع آن را توصیف کردند.^۱ از نظر ویلیام شایاس قلمرو حق حیات بفرنج و تعریف آن بسیار مشکل است (Schabas, 2002: 8). جیمز کرافن خاطر نشان می‌سازد که قلمرو این حق و محتوای آن به‌طور اجتناب‌ناپذیری به نظر قابل توسعه است (Griffin, 2008: 212). در نتیجه این حق مرز مشخصی ندارد، زیرا آنچه به‌عنوان بی‌دردسرت‌ترین حقوق آغاز می‌شود، در عمل به‌طور واضحی مسئله‌ساز است (Griffin, 2008: 213). وکل آپسال تأکید کرده که حق حیات و بافت متنی که در آن این واژه به‌کار می‌رود، بیانگر آن است که آنچه در آغاز ساده به‌نظر می‌رسید، می‌تواند نکات دشواری را به‌همراه داشته باشد (MacDonald, 1993: 207). جک دریدا تا آنجا بحث می‌کند که حق حیات به‌شدت مشروط به شرایط معینی است و مفهوم و حقیقت آن پیچیده است (Derrida, 2004, 153). عدم اطمینان از قلمرو حق حیات، مانع از تلاش برای توصیف این حق در واژگان حقوقی نشده است. این واژه به‌عنوان یک حق طبیعی و سلب‌نشده برای هر انسانی و به‌عنوان اساسی‌ترین حق نسبت به تمام حق‌ها توصیف شده است (Bedau, 1968: 553).

از نظر کمیته حقوق بشر، حق حیات، حق اساسی و بالایی است که حتی در شرایط اضطرار غیرقابل تعلیق است. کمیته همچنین مقرر می‌دارد که حق حیات، اساس تمام حقوق بشر است. حق حیات به‌منزله بالاترین حق، خاستگاه حقوق و حق غیرقابل تجویز، از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است و به‌عنوان هسته مرکزی حقوق بشر و هنجار ضروری حقوق بین‌الملل تلقی شده است.^۲ با چنین توصیفات به‌ظاهر غیرقابل بحث، حق حیات به‌عنوان قاعده آمره شناخته شده است و تحت هیچ شرایطی قابل تعلیق نیست (Redelbach, 1985: 182). هیچ دولتی نمی‌تواند وجود آن را انکار کند. تعهد دولت در حمایت از حق حیات دارای ابعاد مثبت و منفی است. در بعد منفی دولت باید تمام اقدامات معقول را جهت خودداری از سلب غیرقانونی حق حیات شامل سلب خودسرانه به‌کار گیرد. بر این اساس دولت‌ها نه‌تنها نباید خود حیات افراد را سلب کنند، بلکه باید از حیات افراد در برابر افعال غیرقانونی اشخاص خصوصی نیز

1. Association of International Consultants on Human Rights Proceedings of 1-the symposium on the right to life: 40 years after the adoption of the Universal Declaration of Human Rights: evolution of the concept, norms and case-law (Geneva: ACIDH), (1992), P3.
2. Human Rights Committee, General Comment No 14. (1984) para 1.

حمایت به عمل آورند (Redelbach, 1985:12). کمیته حقوق بشر تأکید می‌کند که حمایت در برابر سلب خودسرانه حیات... اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. موارد سلب حیات می‌بایست به صورت واضح توسط قانون وضع شود و حکم به سلب حیات باید مطابق با اصل ضرورت و تناسب باشد (Paras, 1992: 13). در بعد مثبت دولت باید اقدامات معقول را در جهت ارتقای حق حیات به کار گیرد. برای مثال به وسیله کاهش نرخ مرگ‌ومیر نوزادان و افزایش امید به زندگی، خدمات مربوط به سلامت و درمان (Bertrand, 1985: 274).

معنای حیات

پرسش از معنای زندگی پرسشی غلط‌انداز است، زیرا معنا به طور مبهمی به زندگی نسبت داده می‌شود. می‌توان ابهام در این مسئله را به دو نحو تبیین کرد: اول اینکه وقتی گفته می‌شود معنای زندگی این‌گونه گمان شود که ثقل کلام، بر روی زندگی است، در حالی که تأکید اساسی باید بر روی معنا باشد. بنابراین اگر بگوییم معنای زندگی، ابهام تا حدودی بر طرف می‌شود؛ دوم اینکه اساساً در خود معنای زندگی، ابهام وجود دارد و ابهام آن نیز در مقام تعیین مصداق است. گمان می‌شود که انسان از زندگی معنایی را طلب می‌کند، در حالی که باید بدانیم زندگی از انسان سؤال می‌کند و انسان مسئول است (علیزمانی، ۱۳۸۶: ۶۷).

برخی بر این باورند که معنا صرفاً قابل استناد به جملات و عبارات و نمادهاست و تنها واژه‌ها، نمادها و کلمات و حروف هنگامی که به شیوه خاصی به کار روند، دارای معنا شمرده می‌شوند. بی‌شک کاربرد اولیه و اصلی معنا در همین زمینه است و معنا امری است که در ورای الفاظ و عبارات قرار دارد و الفاظ و عبارات از آن حکایت کرده و بر آن دلالت می‌کنند. خود معنا نیز از واقع حکایت می‌کند. از این منظر اسناد معنا به زندگی نوعی خلط مفهومی شمرده می‌شود. ولی اگر بخواهیم ویتگنشتاینی سخن بگوییم، خود مفهوم معنا نیز مانند مفهوم بازی و بسیاری از مفاهیم دیگر کاربردهای متعدد و متنوعی دارد و بر دامنه‌ای از امور اطلاق می‌شود که چه بسا یافتن امر جامع و مشترک میان آنها امکان‌پذیر نباشد. واژه معنادار، جمله معنادار، اشاره معنادار، حادثه معنادار و زندگی معنادار. لازمه شناخت معنای حیات انسان، وجود اراده نسبت به معنای حیات است و بعد زیستی حیات انسان چون جنبه زیستی و غیرارادی دارد، لاجرم در حوزه انتخاب انسان قرار نمی‌گیرد (علیزمانی، ۱۳۸۶: ۲۰). اراده انسان تا زمانی که به چیزی غیر از حیات زیستی تعلق نگیرد، درکی از معنای حیات نخواهد داشت. در مورد معنای زندگی می‌توان گفت که خود زندگی و اجزای آن و سیر روزمره آن نمی‌تواند مطلوب و مقصود نهایی باشد. معنای زندگی، امری ارادی است که در قلمرو بیرون از فرایند زندگی قرار دارد و زندگی زمینه یا وسیله‌ای برای رسیدن به آن است و مطلوب نهایی و بالذات، اگر وجود داشته

باشد، همان چیزی است که به زندگی معنا می‌بخشد. معنای حیات می‌تواند هدف، کارکرد یا ارزش حیات باشد.

آگاهی و اراده نسبت به معنای حیات

با توجه به اینکه حق حیات مبتنی بر معنای حیات است، ضرورت دارد نحوه این ابتننا بررسی شود و در این خصوص، آگاهی و اراده به‌عنوان اجزای ضروری شکل‌گیری معنای حیات بررسی می‌شود. از تحلیل آگاهی و اراده می‌توان به نسبت‌سنجی میان حق حیات با معنای حیات پی برد.

۱. آگاهی نسبت به معنای حیات

انسان تنها موجودی است که هستی به روی او گشوده است و می‌تواند آن را موضوع تأمل خود قرار دهد، زیرا انسان تنها موجودی است که نه تنها هستی برایش مسئله است، بلکه تنها اوست که می‌تواند از هستی به‌طور کلی، و از هستی خودش به‌طور خاص بپرسد و حتی در برابر هستی‌اش مسئول و پاسخگوست. درحالی‌که انسان‌ها، اتم‌ها، درختان، کوه‌ها، ستارگان و اشیای بی‌شماری وجود دارند، انسان از همه این باشندگان دیگر متمایز است، چون او نه فقط هست، بلکه فهمی دارد از آنکه کیست و مسئولیتی دارد برای آنکه هست (قربانی، ۱۳۹۳: ۳۰).

انسان موجودی است که از وجود خویش خبر دارد و نحوه حیات خویش را درک می‌کند. سایر موجودات از حیات خویش غافل‌اند. در عین حیات از نحوه حیات خود بی‌خبرند؛ چراکه ساحت وجود آنها ساحتی ارادی نیست. لازمه آگاهی انسان از حیات خویش، خلاصه نکردن حیات در حیات غیرارادی زیستی است. حیات انسان دارای ساحت اراده است و سنجی از آگاهی‌ها وجود دارند که اراده انسان به آنها تعلق می‌گیرد. در واقع لازمه وجود اراده در انسان، وجود این سنخ از آگاهی‌هاست. این آگاهی‌ها در حوزه جهان‌بینی و نوع رفتارهای متناسب با آن جهان‌بینی قرار دارد. جهان‌بینی تا زمانی‌که موضوع اراده انسان قرار نگیرد، به رفتارهای متناسب با آن جهان‌بینی تبدیل نخواهد شد. آگاهی در اینجا می‌پرسد که من کیستم و دیگری کیست و معنای زندگی من چیست که مرا از موجودات طبیعی یا غیرآگاه جدا می‌سازد (سفیدخوش، ۱۳۹۳: ۲۸۸). حیات نباتی و حیات حیوانی، حیاتی غریزی با طرح و برنامه قبلی و از پیش تعیین‌شده و خارج از اراده حیوان و نبات شکل می‌گیرد و آگاهی نسبت به معنای حیات آنها، چیزی جز شناخت اشخاص آگاه، از حیات زیستی صرف نیست؛ آگاهی‌ای که خارج از حیوان و گیاه شکل می‌گیرد. یک حیوان می‌داند که برای زنده ماندن باید شکار کند، اما نمی‌داند که معنای زندگی‌اش صرفاً حیات حیوانی است و چیزی غیر از یک حیوان نمی‌تواند باشد. در واقع چون حیوانات محکوم به حیات حیوانی‌اند و نسبت به آن اراده ندارند، نسبت به

معنای حیات خود فاقد خود آگاهی‌اند (Rachels, 1976: 215). تنها، موجودی می‌تواند نسبت به حیات حیوانی آگاهی یابد که از آن حیات خارج شده باشد. انسان می‌تواند نسبت به حیات حیوانی آگاهی یابد چراکه انسان توانایی انتخاب معنای حیات خویش را دارد و اراده انسان به چیزی غیر از حیات حیوانی تعلق می‌گیرد. در واقع حیات حیوانات و نباتات در قلمرو آگاهی انسان قرار دارد. وجه تمایز انسان با سایر حیوانات در هستی توأم با آگاهی و وقوف از بودن خویش است. با همین آگاهی است که انسان موجودی می‌شود که هم توانایی اخذ تصمیم و هم قبول مسئولیت را دارد (فرانکل، ۱۳۹۴: ۲۲۲). از نظر هایدگر هستن فقط برای آن هستنده‌ای معنا دارد که به هستی می‌اندیشد. ستاره زهره برای گربه و گیاه هستن نیست؛ برای انسان چنین است. هستندگان فقط تا زمانی که انسان هست و تا جایی که انسان هست ناپوشیده‌اند. براساس قوانین نیوتن، اصل عدم تناقض تا آنجا هستند که انسان هست (احمدی، ۱۳۸۱: ۶۲). آگاهی نسبت به معنای حیات متضمن این است که حیات تنها منحصر به معنای زیستی نیست و اگر انسان قرار بود تنها معنای حیاتش، حیات زیستی باشد، هیچ‌گاه حیات آگاه نمی‌شد. تمام انتخاب‌ها و گزینش‌های چنین انسانی بر پایه نیازهای زیستی صرف استوار و انتخاب‌های ناآگاهانه است (بیدهندی، ۱۳۹۱: ۸۴). اما انسان از آنجا که می‌تواند معنایی غیر از حیات زیستی را اراده کند، می‌تواند به حیات زیستی آگاهی یابد. معنای زیستی حیات اساساً اراده‌بردار نیست و به صورت پیشینی لازمه حیات است. از این‌رو انسان در مسیر رشد خویش واجد آگاهی‌هایی می‌گردد که می‌تواند آنها را انتخاب کند و از تعلق اراده به این آگاهی‌های غیرزیستی است که آگاهی‌های زیستی، متعلق آگاهی و نه اراده انسان قرار می‌گیرند.

۲. اراده نسبت به معنای حیات

زندگی چون تا حدی با آگاهی و اختیار همراه است، می‌تواند به صورت‌های مختلف در مسیرهای متنوع و به سوی اهداف متفاوتی سامان داده شود. به عبارت دیگر فرض این پرسش بر مختار بودن انسان در زمینه‌ای خاص است، چراکه اگر فرض کنیم نوعی جبر مطلق بر همه زندگی حاکم است، در این صورت، پرسش از معنای زندگی اهمیت و ارزش خود را از دست می‌دهد (علیزمانی، ۱۳۸۶: ۶۵). موجودات ذی‌حیات دارای حیات معنادارند، اما نسبت به معنای زندگی، همه موجودات اراده ندارند. انسان تنها موجودی است که می‌تواند نسبت به معنای حیات خویش صاحب اراده باشد و معنای زندگی‌اش را خود گزینش کند.

۱.۲. معنای غیرارادی

انسان از زمانی که دیده به جهان می‌گشاید و دارای حیات می‌گردد، به تکاپو برمی‌آید تا حیات

خویش را مورد حمایت و صیانت قرار دهد و این عمل به نحو غریزی صورت می‌گیرد؛ چنانکه در اطفال گریه کردن چیزی فراتر از نیازهای زیستی نیست. حیات در این مرحله بالذات ارزشمند و هدفی در خود است و انتظاری فراتر از حفظ حیات نمی‌توان داشت. معنای حیات کودک به‌طور غریزی و نه ارادی شکل می‌گیرد، چراکه کودک خارج از حیات زیستی و غریزی توانایی اراده کردن ندارد، اگرچه ممکن است حوزه آگاهی ذهنی کودک نسبت به هدف حیات وسیع باشد، این آگاهی‌ها به حوزه اراده کودک وارد نشده است. این ناتوانی و ضعف اراده که در حقوق «حجر» خوانده می‌شود (صفائی، ۱۳۸۰: ۱۸۶)، سبب می‌شود حیات کودک با حیات بیولوژیکی‌اش معنا پیدا کند. اراده کودک در چارچوب حیاتش شکل می‌گیرد و خارج از حیات زیستی که معنای حیات کودک باشد، تصور معنا نمی‌توان کرد. آنجا که آگاهی و اراده در معنای حیات دخیل نباشد، خارج از حیات بیولوژیک، که با تولد شکل می‌گیرد، معنایی امکان تحقق ندارد؛ از این‌رو، میان حیات کودک، مجنون و حیوان از حیث معناداری تفاوتی وجود ندارد و آنها در اینکه معنایی غیرارادی بر حیاتشان سایه گسترانیده مشترک‌اند، با این تفاوت که کودک برخلاف مجانین، امکان آگاهی از حیات زیستی را دارد. اگر حمایت بیشتری از حیات کودک نسبت به سایرین صورت می‌گیرد، از اصل معنای حیات آنها برنمی‌خیزد، چراکه آنها در نوع معنای حیات (حیات زیستی) یکسان‌اند، بلکه از آگاهی به این امکان (خروج از مرحله کودک) توسط کسانی که از این مرحله خارج شده‌اند - در رویکرد اسلامی، توسط خداوند - به‌عنوان موجود ذی‌شعوری که خالق و آگاه بر موجودات است، ایجاد می‌شود (بابایی، ۱۳۹۰: ۹۰).

معنای غیرارادی حیات همان حیات زیستی است. زمانی که اراده به بعد زیستی حیات تعلق می‌گیرد، تنها در مسیر نیاز زیستی می‌تواند حرکت کند. برای مثال زمانی که انسان تشنه می‌شود، اراده به نوشیدن آب در انسان پیدا می‌شود. همین‌طور غذا خوردن، ازدواج، خوابیدن و... در حوزه معنای غیرارادی، انسان با سایر حیوانات مشترک است. با این تفاوت که انسان به سبب داشتن قوه عاقله می‌تواند امکانات زیست بهتری را نسبت به حیوانات، برای خود فراهم سازد. در این مرحله معنای زندگی بر اراده تقدم دارد و اراده مجبور به معنایی است که نقشی در انتخاب آن نداشته است. یک درخت روزی که به وجود می‌آید و روزی که از بین می‌رود، چیزی جز یک درخت نمی‌تواند باشد؛ چراکه نسبت به معنای حیات خویش، که همان رشد و نمو زیستی است، عرصه‌ای برای اراده کردن نداشته است (KASS, 2002: 64).

۲.۲. معنای ارادی

معنای ارادی معانی‌اند که در حوزه نگرش‌ها قرار دارند و انسان نسبت به آن معنای مجبور نیست. معنای ارادی حیات مبتنی بر نحوه زیستن و نه اصل زیستن است. نحوه زیستن برآمده از نوع نگرش انسان به حیات است. انسان تنها موجودی است که نحوه زندگی‌اش براساس

اراده‌اش شکل می‌گیرد. اینکه انسان چگونه زندگی کرده و حیات خویش را با چه هدفی دنبال کند، وابسته به نوع انتخاب انسان است. معنای ارادی از حیات می‌تواند شامل نوع نگرش انسان به هدف حیات یا فایده‌مندی حیات باشد. تلقی حیات به‌عنوان عطیة الهی یا ذات مادی مستقل از هر امر خارجی یا فقدان معنادار بودن حیات هر یک جهان‌بینی خاصی است که روش و سبک زندگی خاص خود را به‌همراه دارد (Megill, 2015: 34). تفاوت مهم انسان با دیگر موجودات این است که انسان می‌تواند و باید یک فاعل اخلاقی باشد؛ یعنی انسان می‌تواند و باید موجودی باشد که بر سرنوشت خود حاکم است و چگونگی زیستنش را خود طراحی و اجرا می‌کند؛ زیستنی که براساس آن شخصیت و طبیعت خود را معین می‌کند. این توانایی را انسان به‌دلیل برخوردارگی از خودآگاهی و اختیار داراست. در حقیقت این خودآگاهی و اختیار تشکیل‌دهنده گهر انسانی است (کمیسون حقوق بشر اسلامی ایران، ۱۳۸۸: ۳۹۵). اگر ما زندگی انسان را امری تک‌ساحتی و غریزی و خالی از اراده و آگاهی در نظر بگیریم و آن را صرفاً در سطح زندگی زیست‌شناختی تنزل دهیم، در این صورت پرسش از معنای زندگی بی‌معنا می‌گردد (علیزمانی، ۱۳۸۶: ۶۴).

۳. معانی ارادی شرط آگاهی به معنای غیرارادی

نقش انسان در معرفت چیزی جز نوعی گشایندگی و انکشاف‌گری نیست. انسان در معرفت، تنها می‌گذارد که اشیا آن‌گونه که هستند، خود را آشکار سازند. نقش انسان در معرفت، نه مانند لوح سفیدی است که نقش اشیا بر آن ترسیم شود، نه مانند آینه‌ای است که صور اشیا در آن نمایان شود، و نه مانند عینکی است که حقیقت از پس آن دیده شود. هایدگر معتقد است انسان به‌عنوان در عالم بودن، به‌دلیل انس ذاتی خود با وجود، دارای درک پیشینی از وجود است؛ درکی که بنیان هر معرفتی نسبت به اعیان است. معرفت به وجود، از نفس تجربه حاصل نمی‌شود و تجربه همواره بعد از معرفت به وجود صورت می‌پذیرد؛ یعنی تا زمانی که انسان دریافتی از وجود نداشته باشد، نمی‌تواند هیچ‌گونه تعاملی با شیء برقرار کند (زمانیها، ۱۳۸۸: ۲۵). یک موجود در این معنا تنها در صورتی آگاه است که نه‌تنها مطلع باشد، بلکه از وجود خویش هم مطلع باشد. اگر در این حالت، خودآگاهی صریح و دارای دستگاه مفهومی را در نظر داشته باشیم، بسیاری از حیوانات و حتی کودکان از این تعریف خارج می‌شوند (Van Gulick, 2005: 10).

درک ارادی حیات، به انتخاب معنای حیات وابسته است و بعد زیستی حیات چنانکه گفته شد، در قلمرو انتخاب افراد قرار ندارد. وقتی انسان خود را خارج از حیات زیستی درک می‌کند، می‌تواند به درک از حیات زیستی هم برسد. اگر حیات غیرزیستی وجود نداشته، انسان به درک از حیات زیستی هم نمی‌رسید. در واقع لازمة شناخت حیات غیرارادی، وجود حیات ارادی است. اراده انسان ابتدا باید به معنای ارادی از حیات تعلق گیرد تا بتواند نسبت به معنای غیرارادی از

حیات آگاهی یابد. اگرچه معنای غیرارادی از حیات شرط رسیدن انسان به مرحله انتخاب معنای ارادی از حیات است و تا انسان رشد زیستی نکند، به رشد عقلی نمی‌رسد، باید توجه داشت که در اینجا تأکید بر آگاهی نسبت به معنای حیات است. انسان زمانی که دارای آگاهی ارادی می‌گردد، می‌تواند نسبت به آگاهی‌های غیرارادی خود، آگاهی کسب کند. از این‌رو اگر انسان نسبت به معنای زندگی خود واجد اراده نبود، هیچ‌گاه نسبت به حیات زیستی خود نیز آگاهی نداشت. چنانکه حیوانات بر مدار حیات زیستی حرکت می‌کنند، اما چون نسبت به معنای زندگی خویش واجد اراده نبوده‌اند، هیچ‌گاه نسبت به حیات زیستی خارج از غرایز واجد آگاهی نمی‌شوند. از این‌رو شرط آگاهی نسبت به حیات زیستی، آگاهی و اراده نسبت به حیات غیرزیستی است. اگر انسان می‌تواند نسبت به حیات زیستی خود آگاهی یابد، به سبب وجود حیات غیر زیستی وی است. انسان چون حیات غیرزیستی دارد، می‌تواند از حیات زیستی آگاه شود. چنانکه حیوانات، گیاهان و حتی صغار و مجانین می‌توانند در حوزه آگاهی انسان قرار گیرند.

تصور اینکه حیات زیستی خود می‌تواند متعلق اراده و انتخاب انسان قرار گیرد و چون می‌تواند متعلق انتخاب قرار گیرد، پس انسان می‌تواند از آن آگاهی یابد، با این اشکال روبه‌روست که حیات زیستی اساساً ارادی نیست و به گزینش انسان در نمی‌آید. از این‌رو اگر انسان نسبت به معنای حیات خویش دارای حق انتخاب نبود، نسبت به اصل زیستن هم دارای خودآگاهی نبود (الشیرازی، ۱۳۸۲: ۲۴۵).

بهره‌مندی از حق حیات در پرتو معنای حیات

در پرتو مبانی حقوق بشر معاصر، بهره‌مندی از حیات زیستی مجوز بهره‌مندی از حق حیات است و صرف بودن، معادل با حق داشتن و حق حیات برآمده از حق طبیعی هر انسان برای حیات است. هر انسانی مالک طبیعی حیات خویش است و برای صیانت از حیات، آدمیان طی قرارداد اجتماعی دولت را به وجود می‌آورند تا از حیات آنها در برابر نقض حق حیاتشان حمایت کند و خود مرتکب نقض حق حیات نشود. بر این اساس دولت وظیفه حمایت، تضمین و احترام به حق حیات را بر عهده دارد (پولادی، ۱۳۸۰: ۸۹). از این منظر حق حیات وسیله‌ای جهت حمایت از حیات انسانی در برابر دولت و سایر افراد جامعه است.

ارتباط حیات زیستی با معنای حیات به‌عنوان بخش سلب‌ناشدنی حیات و تأثیری که معنای حیات می‌تواند بر حق حیات داشته باشد در حقوق بشر معاصر مورد توجه نیست و اساساً حقوق بشر معاصر در خصوص معنای حیات نگاهی متکثر و اراده‌گرا دارد و با تفکیک حق داشتن از حق بودن، مجالی برای حضور معنای حیات در حق حیات نمی‌دهد (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۷: ۱۶۶).

ادعای نوشتار این است که تا زمانی که حیات متعلق آگاهی انسان قرار نگیرد، متعلق حق

هم فرار نخواهد گرفت. لازمه بهره‌مندی از حق حیات، آگاهی از وجود حیات است و لازمه آگاهی از وجود حیات، انتخاب معنای حیات است. حقوق بشر نمی‌تواند بهره‌مندی از حق حیات را صرفاً مبتنی بر حیات زیستی کند. حیوانات هم حیات زیستی دارند؛ اما اگر انسان آگاه به حیات نبود، حقی هم برای آنها قابل تصور نبود. ارزشمندی حیات متفرع بر آگاهی نسبت به وجود حیات است. نمی‌توان از ارزش حیات بدون آگاهی نسبت به حیات، به حق حیات رسید. ارزشمند بودن حیات چه از حیث ذاتی و چه از حیث الهی، به‌تنهایی سبب ایجاد حق حیات نمی‌شود. ارزشمندی حیات را چه به‌صورت فایده‌انگاری و چه به‌صورت ذات‌گرایانه و اصیل بنگریم (Finnis, 1991: 65)، تا زمانی که متعلق آگاهی ارادی انسان قرار نگیرد، ارزش حیات به مرحله حق حیات نمی‌رسد.

۱. حق حیات و معانی غیرارادی

با توجه به ابتدای حق حیات بر معنای ارادی حیات و اینکه حیوانات، گیاهان، صغار و مجانین نسبت به معنای زندگی اراده ندارند، این سؤال مطرح است که آیا حیوانات، گیاهان، صغار و مجانین دارای حق حیاتند؟ آنها در حوزه آگاهی سایر انسان‌ها قرار می‌گیرند و انسان‌های دارای اراده فعال، می‌توانند از حیات آنها در قالب حق حیات حمایت کنند. حق از میان حیوانات هیچ‌گاه شکل نمی‌گیرد و هیچ حیوانی در قبال حفظ حیات سایر جانداران تکلیف ندارد. در خصوص حقوق محیط زیست نیز چنین است. در حوزه محیط زیست این مسئله به چالش کشیده می‌شود که آیا عناصر طبیعت فی‌نفسه دارای ارزش ذاتی و مستقل‌اند؟ یا از آن جهت ارزشمندند که انسان برای آنها ارزش قائل شده است؟ سود یا زیان را آیا صرفاً می‌توان برای هویت‌های انسانی به‌کار برد یا می‌توان آن را به‌گونه‌ای ویژه و فارغ از همه معیارهای اقتصادی حاکم بر جوامع انسانی که تابعی از اقتصاد بازار است، به گیاهان و جانوران نیز تعمیم داد (عزیزالله: ۱۳۹۰: ۱۹۸). محیط زیست بر مدار تکوین و جبر در حرکت است و تنها موجودی که می‌تواند نسبت به محیط زیست آگاهی یابد، انسان و خداوند است. محیط زیست می‌تواند در دایره آگاهی انسان قرار گیرد و چون در این دایره قرار می‌گیرد، می‌تواند دارای حقوقی در قبال انسان گردد. اساساً حقوق محیط زیست تنها در قبال انسان دارای معناست، چراکه انسان می‌تواند روابط خود را براساس آگاهی ارادی با محیط زیست خود تعریف کند. صغار نیز اگرچه استعداد رسیدن به مرحله خودآگاهی را دارند، حقوق آنها توسط کسانی که به حیات آنها آگاهی دارند، شناسایی می‌شود. در واقع شناسایی حق حیات موجوداتی که فاقد اراده نسبت به معنای زندگی‌اند، برآمده از درک ارادی حیات توسط دیگران است.

از آنجا که آگاهی به معنای ارادی بر توصیف حیات تقدم دارد و حقوق بشر حق حیات تمام کودکان را به رسمیت می‌شناسد، لاجرم تمامی معانی ارادی حیات از این حیث که مقدمه آگاهی

به حیات کودک است، مورد تأیید حقوق بشرند. این معانی در مرحله کشف معنای حیات کودک نمی‌توانند فراتر از معنای حیات کودک روند؛ اما لازمه کشف معنای حیات کودک هستند. مسلمان، مسیحی، یهودی و... هر یک مشتمل بر معنای خاصی از حیات هستند و با وجود اختلاف، لازمه آگاهی به حیات کودک می‌باشند. در این مرحله که حقوق کودک مورد شناخت قرار می‌گیرد، اصل خودآگاهی انسان و نه مصادیق آن سبب آگاهی به حیات کودک می‌شود.

۲. حق حیات و معانی ارادی

در پرتو مبانی حقوق بشر هیچ‌کس به دلیل عقیده خاصی، از انسانیت نمی‌افتد و مستحق قتل و سلب حقوق نمی‌شود، مگر اینکه خود آدمیان به بیرون راندن او از جهان (اعدام) فتوا دهند، آن هم نه به دلیل عقیده‌اش، بلکه به دلیل کرده‌اش. از این منظر، اگر مسلمان بگوید: من انسان هستم و بقیه کالانعام‌اند؛ یهودی بگوید: انسان و نژاد برتر من هستم؛ مسیحی بگوید: انسان من هستم و بقیه از حیوان پست‌ترند، نتیجه چه خواهد شد؟ بشر یک عمر جنگ و خونریزی را تجربه کرده و انسان‌ها در هیچ جامعه‌ای با آرامش و صلح در کنار یکدیگر زندگی نکرده‌اند. در نهایت، بشر به این نتیجه رسید که همه را انسان بداند و دیگری را نفی نکند (صرامی، ۱۳۹۰: ۳۰۲). اینکه بهره‌مندی از حق حیات براساس معنای حیات واجد چه آثاری برای انسان است، متفاوت است از اینکه گفته شود تا معانی ارادی نباشد، امکان شناسایی حق حیات وجود ندارد. بدون پرداختن به معانی ارادی حیات، امکان شناسایی حق حیات وجود ندارد. لازمه حق حیات زیستی، شناسایی معانی ارادی حیات است. به عبارتی حق حیات متضمن شناخت معانی ارادی حیات است. اما آنچه در ادبیات حقوق بشر معاصر شاهد آنیم، اینکه معانی ارادی حیات در بهره‌مندی از حق حیات دخیل نیستند. لازمه تقلیل حق حیات به حیات زیستی، شناسایی متکثر تمام معانی ارادی حیات به صورت علی‌السویه است؛ چراکه اگر حق حیات مبتنی بر معنایی خاص از حیات شود، حیات زیستی مبنای برخورداری از حق نخواهد بود. از طرفی لازمه آگاهی به حیات زیستی، انتخاب ارادی معنای حیات است که به سبب واحد بودن معنای غیرارادی زیستی، انتخاب هر معنایی سبب این آگاهی خواهد شد و از این رو این تکثرگرایی با شناسایی معنای غیرارادی زیستی حیات همسوست. برای برخی از ما این یک باور دینی است و برای دیگران باور غیردینی، بلکه کاملاً فلسفی است. همان‌گونه که تفسیر دینی از این عقیده که هر موجود بشری مقدس است وجود دارد، به همان سان تفسیر سکولار آن نیز وجود دارد (DWORKIN, 1993: 195). معانی ارادی در حقوق بشر به سبب اصالت اراده انسان و حق بر انتخاب به صورت برابر نگریده می‌شوند، تا جایی که جهان توأم با معنا با جهان عاری از معنا علی‌السویه است. مسئله حائز اهمیت اینکه فرد بتواند براساس انتخاب‌های خود، ولو از نظر دیگران نادرست زندگی کند. اصل اساسی حقوق بشر این است که هیچ‌کس و هیچ چیز بر

هیچ‌کس ولایت ندارد و بشر از قید هر قدرت خارجی (آسمانی یا زمینی) آزاد است (داوری اردکانی، ۱۳۸۲: ۵۶).

آثار معنای حیات نسبت به حق حیات

۱. مرحله قبل از انتخاب معنای حیات (فقدان اراده نسبت به معنای حیات)

در این مرحله معنای حیات مبتنی بر انتخاب فرد نیست و فرد تنها در چارچوب حیات زیستی می‌تواند زندگی کند. عدم انتخاب معنای حیات، دارای آثاری نسبت به حق حیات است که بدان می‌پردازیم.

۱.۱. جهانشمولی حق حیات

از آنجا که معنای حیات در این مرحله مبتنی بر اراده نیست، آگاهی نسبت به حیات، چیزی جز آگاهی به حیات زیستی و لوازم آن نیست، چراکه معنای حیات نمی‌تواند خارج از حیات غیرارادی زیستی باشد. برای مثال حقوق نهنگان بین تمام آنها برابر و یکسان است، زیرا همه آنها در معنای حیات یکسان‌اند. اینکه حیوانات دارای احساس هستند و نباید مورد آزار و اذیت قرار گیرند، ناشی از آگاهی ما نسبت به وجود احساس درد و رنج در حیوانات است. در خصوص آگاهی نسبت به معنای حیات حیوانات، گیاهان و صغار باید توجه داشت که آگاهی‌های ما نسبت به آنها نمی‌تواند در حوزه آگاهی‌های اراده‌پذیر تعریف شود. برای مثال نمی‌توان از تکالیف حیوانات در قبال دولت سخن به میان آورد. حتی اگر دین در خصوص کودکان توصیه‌ای دارد، این توصیه حیث تربیتی و نه تکلیفی دارد. از این رو آنجا که نسبت به معنای حیات، اراده وجود ندارد، حق حیات صرفاً مبتنی بر آگاهی دیگران نسبت به حیات زیستی خواهد بود. چون حیات زیستی اراده‌پذیر نیست، حق حیات به صورت برابر و جهانشمول تعریف می‌شود. مهم آگاهی صحیح و درست نسبت به حیات زیستی است. از یک حیوان نمی‌توان انتظار فعل اخلاقی را داشت. می‌توان نسبت به آنچه هست آگاه شد و از او حمایت کرد. در واقع آگاهی‌های غیرارادی در این مرحله حاکم بر آگاهی‌های ارادی است. نگاه به انسان فارغ از دین در این مرحله، منطبق با جهانشمولی حقوق بشر است. براساس مبانی حقوق بشر تمام انسان‌ها به صرف انسان بودن از حقوق برابر برخوردارند. مفهوم انسان حقوق بشری، مفهوم استعلایی است که نه دلالت متافیزیکی بر هویت انسان دارد و نه به معنای هویت الهی اوست. منظور از انسان استعلایی، انسان غیرمعطوف به مجموعه‌ای از عرضیات است؛ انسانی که معطوف به قبیله، نژاد، دین، تاریخ، هویت اجتماعی، جنسیت، رنگ و... نیست. ثمره باور به انسان استعلایی این است که با پذیرش آن می‌توان به جهانشمولی حقوق بشر معتقد بود و در مقابل، با رد آن

نمی‌توان از حقوق بشر جهانشمول سخنی به میان آورد (قاری سید فاطمی، ۱۳۹۰: ۳۲). این دقیقاً آن چیزی است که در مرحلهٔ کودکی صدق می‌کند و به سبب عدم وجود اراده، حق حیات جهانشمول است.

۱.۲. حقوق بدون تکلیف

موجودات ذی‌حیاتی که نسبت به نحوهٔ زیستن خویش واجد اراده نیستند، صرفاً طرف حق هستند و از آنجا که معنای حیات خود را گزینش نکرده‌اند، آگاهی ارادی هم نسبت به حیات خویش ندارند؛ از این رو خارج از جبر زیستی، در قبال رعایت حق حیات، تکلیفی بر عهده نخواهند داشت؛ چنانکه نمی‌توان در خصوص محیط زیست سخن از تکلیف راند. افراد دارای آگاهی ارادی نسبت به معنای حیات، مکلف به رعایت حقوق محیط زیست‌اند. حقوقی که کودکان از آن برخوردارند، اگرچه برخاسته از حیات کودک است، صرف حیات زیستی، منتج به شکل‌گیری حق حیات نمی‌شود. لازمهٔ حق حیات این است که حیات در دایرهٔ آگاهی ارادی دیگران قرار گیرد تا در قالب حق شناسایی شود. زمانی که معنای غیرارادی حیات متعلق آگاهی دیگران قرار می‌گیرد، آگاهی محصور در قلمرو حیات زیستی است. به عبارتی آگاهی‌های اراده‌پذیر تنها سبب آگاهی نسبت به آگاهی‌های غیرارادی و زیستی می‌گردد. از این رو صحبت از نظام اخلاقی و دینی در خصوص محیط زیست، به سبب عدم ابتنا معنای زندگی بر اراده نسبت به آنها، بی‌معناست (Tristram, 1996: 107). آنچه معنا دارد اینکه آگاهی ما باید متناسب با آنچه هست شکل بگیرد. اگرچه خودآگاهی ارادی انسان سبب آگاهی به حیات غیرارادی می‌گردد، این خودآگاهی ارادی نمی‌تواند جانشین آگاهی غیرارادی شود. برای مثال نمی‌توان قائل به مسئولیت کیفری کودک در قبال سلب حق حیات دیگران شد.

۲. مرحلهٔ انتخاب معنای حیات (وجود اراده نسبت به معنای حیات)

در این مرحله فرد معنای حیات خویش را گزینش می‌کند و معنای حیات مبتنی بر خواست و ارادهٔ فرد است. در اینجا آثار این انتخاب را بر حق حیات بررسی می‌کنیم.

۱.۲. تقدم حق بر انتخاب برحق حیات

حق حیات متضمن آگاهی نسبت به حیات خود و دیگران است و این آگاهی باید متعلق ارادهٔ انسان قرار گیرد تا انسان از آنچه در گذشته بوده است (حیات زیستی)، بتواند آگاه شود. آگاهی‌ای که متعلق ارادهٔ انسان قرار می‌گیرد، بسته به نوع جهان‌بینی افراد متفاوت است. حق انتخاب‌گری لازمهٔ حیات انسانی است. اساساً وجود آگاهی‌های اراده‌پذیر، متضمن وجود اراده در

انسان است. در چنین اوضاع و احوالی، برای انسان این سؤال مطرح می‌شود که چگونه زیستن و چگونه بودن و چگونه مردنی را انتخاب کند؟ به عبارتی او با شیوه‌های مختلف زیستن مواجه است (علیزمانی، ۱۳۸۶: ۶۴).

از آنجا که انسان دارای اراده فعال نسبت به معنای حیات است، می‌بایست نسبت خود را با معنای زندگی مشخص سازد. گزینش‌گری انسان، مقدمه آگاهی و مسئولیت در قبال حیات است. از این رو انسان حق بر انتخاب معنای حیات خویش را دارد. وجود حقوق حیوانات، گیاهان، صغار و مجانبین گویای وجود اراده در انسان است. اراده انسان اگر در سطح موارد مذکور باقی می‌ماند و منحصر در معنای زیستی بود، نمی‌توانستیم از حقوق حیوانات، صغار و مجانبین سخن بگوییم. اینکه انسان می‌تواند دارای نظام اخلاقی و دارای حق و تکلیف در قبال خود و سایرین باشد، گواه بر وجود اراده در انسان است. انسان‌ها در برابر معنایی که انتخاب نکرده‌اند، مسئولیتی ندارند و برای ایجاد نظام حقوقی و اخلاقی می‌بایست افراد دارای اراده باشند. آنچه در این بین اهمیت دارد، اینکه انتخاب معنای حیات بر حق حیات تقدم دارد. تا زمانی که اراده انسان به معنای ارادی حیات تعلق نگیرد، انسان به آگاهی از خود دست پیدا نخواهد کرد و لازمه حق حیات آگاهی انسان از خود است.

اراده زمانی که به خودآگاهی منجر می‌شود، در قالب حق انتخاب مورد حمایت قرار می‌گیرد. همچنین انتخاب معنای حیات که خود امری جبری است، بر حق انتخاب معنای حیات که امری ارادی است، تقدم دارد و حق انتخاب گویای وجود قدرت انتخابگری انسان است.

خودآگاهی و اختیار انسان در فاعلیت انسان تجلی و بروز می‌یابد، یعنی مادامی که انسان می‌تواند ویژگی متمایز خود را به کار گیرد و براساس درک خود دست به انتخاب بزند و خود طراح و حاکم بر زندگی خویش باشد، انسانیت و کرامت و عزت او فعلیت یافته و حفظ و تضمین شده است. این انتخاب البته به معنای داشتن فرصت و امکان برگزیدن یکی از شقوق حاضر و فرو نهادن شقوق دیگر است. این امر را فاعلیت اخلاقی می‌نامیم. لازمه فاعلیت اخلاقی بودن این است که بتوان از میان شقوق مختلف پیش روی دست به گزینش زد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸: ۱۳۸). از این منظر، انسان به دلیل انسان بودن دارای نوعی کرامت و حیثیت ذاتی است و حیثیت ذاتی یعنی انسان اراده آزاد بر انتخاب دارد. اگر اراده آزاد بر انتخاب از او گرفته شود، مثل این است که او در حد همان اسب و شتر - و نه بیشتر - باشد و این نقطه عزیمت حقوق بشر معاصر است که انسان‌ها همه در انسان بودن - یعنی در انتخاب کردن اولیه نظام ارزشی شان - با هم برابرند (صرامی، ۱۳۸۷: ۳۰۲).

۲.۲. تکلیف نسبت به معنای غیرارادی از حیات

زمانی که معنای حیات مبتنی بر اراده موجود ذی‌حیات نباشد، آن موجود در قبال معنای حیات

خویش تکلیفی ارادی ندارد و تنها می‌بایست براساس طرح و نقشه قبلی زندگی کند و اراده، اراده‌ای اخلاقی و حقوقی نیست، بلکه اراده‌ای در خدمت نیازهای غریزی صرف است. در این مرحله معنای حیات چون مبتنی بر اراده نیست، آگاهی ارادی از حیات شکل نمی‌گیرد و حیات نمی‌تواند متعلق حقوق قرار گیرد. حیوانات چون آگاهی ارادی از حیات خود ندارند، نسبت به حیات غیرارادی خود و سایر حیوانات نیز آگاهی ندارند و نمی‌توانند در وضعیت فقدان آگاهی، حقوقی داشته باشند. اما همین حیوانات می‌توانند در دایره آگاهی انسان قرار گیرند و انسان در قبال آنها دارای تکلیف گردد. آنها می‌توانند متعلق منافع اشخاص انسانی قرار گیرند. آنها استقلال از خودشان ندارند. شخص انسانی توانایی آگاهی نسبت به دیگران را دارد. این توانایی ذاتی است و قابل زوال توسط دیگران یا وابسته به قبول نیست (Benedict, 1974: 9).

منشأ تکلیف نسبت به موجودات فاقد اراده، معنای حیات افراد دارای اراده است. مثلاً منشأ تکلیف انسان و شناسایی حقوق محیط زیست، قرار گرفتن معنای حیات محیط زیست در دایره آگاهی انسان است. محیط زیست اراده‌پذیر نیست و تنها در دایره آگاهی انسان قرار می‌گیرد و حقوق محیط زیست دایره اراده انسان را نسبت به خود محدود می‌سازد. حقوق محیط زیست تضمین معنای غیرارادی حیات در برابر قرار گرفتن محیط زیست در دایره اراده انسان است. در این مرحله می‌بایست تنها به درک صحیح از محیط زیست و رفتار متناسب با آن بسنده کرد. نظام‌های اخلاقی که توصیه به رفتار درست با محیط زیست می‌کنند و رفتار درست با محیط زیست را با معنای ارادی از حیات پیوند می‌زنند، درصدد تعیین اراده انسان نسبت به معنای غیرارادی از حیات هستند. قبیح بودن آزار و اذیت یک حیوان به سبب فرار رفتن اراده از معنای حیات حیوان است و حقوق حیوانات درصدد صیانت از آن معنای غیرارادی است (Rachels, 1983: 183).

۲.۳. امکان تعیین حق حیات

معنای ارادی حیات چون مبتنی بر انتخاب فرد است، فرد در قبال آن تکلیف دارد. در واقع زمانی که فرد بعد از آگاهی از معنای حیات، دست به گزینش می‌زند، می‌بایست آثار مترتب بر گزینش خویش را نیز پذیرا باشد. این موضوع در خصوص معنای که صاحب‌شریعت‌اند، بیشتر خود را نشان می‌دهد. این معنای علاوه بر ایجاد آگاهی از وجود حیات، نحوه زیستن را هم براساس باید‌ها و نبایدهای رفتاری و اجتماعی ترسیم می‌کنند. از این حیث اگر حق حیات با معنای حیات پیوند بخورد، نقش معنای حیات در تعیین حد و حدود حق حیات از اهمیت زیادی برخوردار است. چنانکه مجازات‌هایی مانند ارتداد بر همین اساس استوار است (ابراهیمی و رکیانی، ۱۳۹۳: ۲۵). آنچه در اینجا اهمیت زیادی دارد مرجع و روش تفسیری که از معنای ارادی حیات صورت می‌گیرد، در تعیین حد و حدودی که دولت برای حق حیات ترسیم می‌کند، از اهمیت زیادی برخوردار خواهد بود (سروش، ۱۳۷۸: ۲۰).

اصول مقدم بر معانی ارادی حیات

موضوعی که در اینجا مطرح است اینکه اگر حق حیات مبتنی بر آگاهی ارادی نسبت به معنای حیات است، آیا حق حیات با هر معنایی از حیات قابلیت جمع شدن اساساً دارد؟ به عبارتی معنای ارادی حیات آیا خود تابع اصولی‌اند که حق حیات را شناسایی کنند؟

افراد حق دارند نسبت به معنای حیات آگاهی پیدا کنند و از میان معانی مختلف دست به انتخاب بزنند. پذیرش هر معنایی از حیات، برابر با موجه بودن آن معنا از حیات نیست. چه بسا معنای از حیات با حق حیات زیستی در تعارض قرار گیرند. در قلمرو حقوق بشر، اصولی که معنای حیات می‌بایست براساس آن شکل بگیرند، به سبب نگاه فردگرایانه و حداکثری به آزادی، کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ تا جایی که حق بر آزادی مذهب، استعداد توسعه گروه‌های تندرو مذهبی را هم دارد. در واقع حقوق بشر، چون آزادی مذهب را به عنوان یک حق نگریسته است، وارد محتوای آن مذهب نشده و تنها در مقام تعارض اجرای آن مذهب یا اعتقاد با نظم، بهداشت یا اخلاق عمومی جامعه، حدودی را مقرر کرده است (موسوی، ۱۳۹۳: ۴۳).

از طرفی ممکن است میان معنای حیات تقابل حاصل شود و قابلیت اینکه بتوان حق حیات جهانشمول و برابر تعریف کرد، امکان‌پذیر نباشد و به ناچار باید یا یک معنا را بر تمام معنای حاکم دانست یا تمام معنای، نسبت به برخی موارد مشترک به توافق برسند. در واقع حق حیات با معنای حیات همراه است و این معنا می‌تواند در تقابل با حق حیات دیگران قرار داشته باشد. از این رو ضروری می‌نماید معنای حیات، منطبق با برخی اصول و معیارهای فرا معنایی باشد. اما اگر آنها را صرفاً در پرتو معنای حیات مورد توجه قرار دادیم، بی‌شک قابلیت ارزیابی سایر نظام‌های معنایی را از دست خواهند داد. حق حیات، خود برآمده از آگاهی ارادی به معنای حیات است؛ از این رو حق حیات خود نمی‌تواند حاکم بر معنای حیات باشد. آنچه در این نوشتار به عنوان اصول فرامعنایی از آنها یاد شده است، در واقع اصولی‌اند که خود ارادی نیستند و بین تمام انسان‌ها مشترک‌اند. فرد در مرحله انتخاب معنای حیات، می‌بایست واجد اصولی باشد که معنای ارادی حیات را سنجش و ارزیابی کند.

۱. حق حیات زیستی

امکان تحدید حق حیات براساس معنای ارادی حیات متفاوت است از اینکه معنای ارادی حیات، حق حیات زیستی را به رسمیت بشناسند. بهره‌مندی از حیات زیستی مبتنی بر انتخاب انسان نیست؛ همه انسان‌ها حق دارند از حیات زیستی برخوردار باشند. معنای ارادی حیات باید حیات زیستن را شناسایی کنند. بعد زیستی حیات می‌بایست به سبب اراده‌پذیر نبودن مورد احترام همگان قرار گیرد. از طرفی حیات زیستی، شرط داشتن حیات معنادار است و حیات معنادار نمی‌تواند بدون بعد زیستی حیات شکل بگیرد.

۲. حق انتخاب معنای حیات

اینکه انسان می‌تواند معنای حیات خود را براساس اراده خود شکل دهد، خود امری ارادی نیست و لازمه وجود معنای ارادی حیات، وجود اراده در انسان است و بدون وجود اراده سخن از معنای ارادی صحیح به نظر نمی‌رسد. هر معنایی از حیات می‌بایست حق انتخاب افراد را به رسمیت بشناسد. شناسایی حق انتخاب، غیر از درست بودن انتخاب است (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۱۷۹). درستی یا نادرستی انتخاب در مورد معنای حیات و نه قدرت انتخاب مصداق دارد. حق انتخاب مربوط به مرحله قبل از انتخاب معنای حیات است. نه معنای حیات می‌تواند جلوی اراده انسان را بگیرد و نه اراده انسان می‌تواند خود را بی‌نیاز از معنای حیات بداند (پینک، ۱۳۹۳: ۵۵).

نتیجه‌گیری

لازمه شناسایی حق حیات، آگاهی ارادی نسبت به معنای حیات است. انسان در پرتو انتخاب معنای حیات به آگاهی از حیات خویش نائل می‌شود و در قبال این انتخاب، دارای نظام حق و تکلیف می‌گردد. بسته به ارادی و غیرارادی بودن معنای حیات، نوع شناسایی حق حیات متفاوت خواهد بود. حیوانات و صغار چون نسبت به معنای حیات خویش واجد اراده نیستند، لاجرم تنها در دایره آگاهی دیگران حق حیاتشان شناسایی می‌شوند و دارای تکلیف نیستند. دیگران در قبال رعایت حق حیات آنها تکلیف دارند و آنها تکلیفی به رعایت حق حیات ندارند. انسان خودآگاه معنای حیات خویش را خود انتخاب می‌کند و انتخاب معنای حیات، بخش لاینفک حیات انسان را تشکیل می‌دهد تا جایی که اشاره به حق حیات، معنای حیات را هم در برمی‌گیرد. با ابتنای حق حیات بر آگاهی ارادی نسبت به معنای حیات، شناسایی اصول حاکم بر معنای ارادی حیات ضرورت دارد. حق حیات زیستی و حق انتخاب معنای حیات می‌توانند به‌عنوان اصول حاکم بر معنای ارادی حیات شناسایی شوند. در حقوق بشر معاصر معنای ارادی حیات به‌صورت متکثر شناسایی شده‌اند و حیات زیستی به‌عنوان مبنای بهره‌مندی از حق حیات است و معنای ارادی حیات تا جایی مورد احترام است که با حیات زیستی بشر در تعارض قرار نگیرد. ابتنای حق حیات بر حیات زیستی مستلزم شناسایی متکثر تمام معنای ارادی حیات است. خودآگاهی در حقوق بشر، مبتنی بر تمام معنای ارادی است. از این حیث حقوق بشر حق حیات را تا مرزهای انتخاب معنای حیات دنبال می‌کند و توجه به قدرت انتخابگری انسان، از معنایی که انسان می‌خواهد انتخاب کند، اهمیت بیشتری دارد. این در حالی است که امکان شناسایی حق حیات براساس ظرفیت‌های معنایی حیات وجود دارد.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. احمدی، بابک (۱۳۸۱)، *هایدگر و تاریخ هستی*، تهران: نشر مرکز.
۲. پینک، توماس (۱۳۹۳)، *اراده آزاد*، ترجمه جواد دانش، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. پولادی، کمال (۱۳۸۰)، *از دولت اقتدار تا دولت عقل*، تهران: نشر مرکز.
۴. جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه (۱۳۸۷)، *حق، حکم و تکلیف*، به کوشش سیف‌الله صرامی، قم: بوستان کتاب.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴)، *حق و تکلیف در اسلام*، قم: اسراء.
۶. داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۲)، *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی مبانی نظری حق بشر*، قم: دانشگاه مفید.
۷. سفیدخوش، میثم (۱۳۹۳)، *پدیداری نیهیلیسم اخلاقی*، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان.
۸. صرامی، سیف‌الله (۱۳۸۶)، *حق، حکم و تکلیف: گفتگو با جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۹. صفائی، سید حسین؛ قاسم‌زاده، سید مرتضی (۱۳۸۰)، *حقوق مدنی اشخاص و مجبورین*، تهران: سمت.
۱۰. فرانکل، ویکتور (۱۳۹۴)، *ترجمه نهضت صالحیان، مهین میلانی، انسان در جستجوی معنا*، تهران: درسا.
۱۱. قاری سید فاطمی، سید محمد (۱۳۸۷)، *حقوق بشر در جهان معاصر*، تهران: شهر دانش.
۱۲. نظری: مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع، تهران: شهر دانش. (۱۳۹۰)
۱۳. کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران (۱۳۸۸)، *حقوق بشر: جمعی از نویسندگان*، تهران: آیین احمد.
۱۴. لگنهاوزن، محمد (۱۳۸۲)، *دین و حقوق بشر در اندیشه هاکنینگ*، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی مبانی نظری حقوق بشر، قم: دانشگاه مفید.
۱۵. لوفان بومر، فرانکلین (۱۳۸۰)، *جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: باز.
۱۶. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱)، *معنویت، جستارهایی در باب عقلانیت و معنویت*، تهران: مؤسسه نگاه معاصر.

۱۷. موسوی، سید احمد (۱۳۹۳)، *آزادی مذهب از منظر حقوق بین‌الملل*، تهران: جنگل.

ب) مقالات

۱۸. ابراهیمی ورکیانی، محمد (۱۳۹۳)، «بررسی و نقد مجازات مرتد در اسلام و سایر ادیان»، *فصلنامه اندیشه نوین دینی*، سال دهم، ش ۳۶.
۱۹. بابایی، نوید؛ راعی، مسعود (۱۳۹۰). «معناداری و حق حیات»، *ماهنامه معرفت*، سال بیستم، ش ۱۶۵.
۲۰. بیدهندی، محمد؛ ذریه، محمدجواد (۱۳۹۱)، «بررسی معناداری زندگی در اندیشه ملاصدرا و کی یرکگور»، *قبسات*، ش ۱۷.
۲۱. زمانیه، حسین؛ اکبریان، رضا (۱۳۸۸)، «نقش وجودی انسان در معرفت بشری»، *معرفت فلسفی*، سال هفتم، ش ۲.
۲۲. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۷)، «فقه در ترازو»، *مجله کیان*، ش ۴۶.
۲۳. فهیمی، عزیزالله؛ مشهدی، علی (۱۳۹۳)، «ارزش ذاتی و ارزش ابزاری در فلسفه محیط زیست»، *فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم*، سال یازدهم، ش ۱.
۲۴. قربانی، قدرت‌الله (۱۳۹۳)، «هایدگر و جستجوی معنای زندگی»، *فصلنامه علمی تخصصی اشارات*، سال اول، ش ۱.
۲۵. علیزمانی، امیرعباس (۱۳۸۶)، «معنای معنای زندگی»، *نامه حکمت*، سال پنجم، ش ۱.

۲. عربی

کتاب‌ها

۲۶. الشیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۸۲)، *الشواهد الربوبیة*، ج ۱، قم: انتشارات مطبوعات دینی، ج ۱.

۳. انگلیسی

A) Books

27. Ashley, Benedict M. (1997), *Health Care Ethics. A Theological Analysis*. Georgetown University Press, Washington D.C.
28. Derrida, Jacques (2004), *For What Tomorrow: A Dialogue*. Stanford University Press, Stanford, CA.
29. Dworkin, Ronald (2011), *Life's Dominion: An Argument about Abortion, Euthanasia, and Individual Freedom*. Vintage.
30. Engelhardt, H. Tristram (1996), *The foundations of bioethics*. Oxford University

Press.

31. Finnis, John (1991), *Abortion, Dementia and Euthanasia*, Oxford University, Hilary.
32. Gallagher, Shaun, Dan Zahavi, and Edward N. Zalta. (2005). "Stanford Encyclopedia of Philosophy." Cambridge University Press.
33. Griffin, James (2008), *On Human Rights*. Oxford New York: Oxford University Press.
34. Kass Leonr (2002), *The Right To Life And Human Dignity*. Kluwer Academic Publishers.
35. Macdonald, Ronald St J., Franz Matscher, and Herbert Petzold, eds. (1993), *The European System for the Protection of Human Rights*. Martinus Nijhoff.
36. Ramcharan, Bertrand G., ed. (1985), *The Right to Life in International Law*. Vol. 3. Martinus Nijhoff Publishers.
37. Redelbach, Andreas (1985), *Protection of the Right to Life by Law and by Other Means. The right to life in International Law*, Martinus Nijhoff ,
38. Schabas, William (2002), *The Abolition of the Death Penalty in International Law*. Cambridge University Press.

B) Articles

39. Bedau, Hugo Adam (1968), "The Right to Life", *The Monist*, Vol. 52, Issue 4, 1 October.
40. Griffin, James (1992), *On human rights*. Oxford University Press, 2008. *Guerrero v Columbia*, Human Rights Committee, Communication No.R.11/45, Views, 31 March 1992.
41. Megill, Jason, and Daniel Linford (2016), "God, the Meaning of Life, and a New Argument for Atheism", *International Journal for Philosophy of Religion* 79, No. 1.
42. Rachels, James (1983), "Do animals have a right to life? ", *In Ethics and Animals*, Humana Press.

حق حیات در پرتو معنای حیات: امکان یا امتناع ۹۰۵
